

دولت و انقلاب

آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظائف

پرولتاریا در انقلاب

* دولت و انقلاب

آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظائف پرولتاریا در انقلاب

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۲/۰۶/۰۸ (۲۰۰۳/۰۸/۳۰ میلادی)

* آدرس تماس با شبکه نسیم از طریق پست الکترونیکی: nasim@swipnet.se

فهرست

صفحه

* دولت و انقلاب

آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظائف پرولتاریا در انقلاب

- * فصل ششم. ابتدال مارکسیسم بتوسط اپورتونیستها
- ۳
۱. مناظره پلخائف با آنارشیستها ۳
۲. مناظره کائوتسکی با اپورتونیستها ۴
۳. مناظره کائوتسکی با پانه کوک ۱۰
- * فصل هفتم. تجربهٔ انقلاب های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روس
- ۱۶
- پسگفتار برای چاپ یکم ۱۷
- * زیرنویس ۱۷
- * توضیحات ۱۸

فصل ششم

ابتدال مارکسیسم بتوسط اپورتونیستها

مسئله روشن دولت نسبت به انقلاب اجتماعی و روشن انقلاب اجتماعی نسبت بدولت نیز بطور کلی مانند مسئله انقلاب توجه برجسته ترین تئورسینها و پوبلیسیست های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) را بسیار کم بخود معطوف می‌داشت. ولی شاخص ترین نکته در آن پروسه رشد تدریجی اپورتونیسم که در سال ۱۹۱۴ انترناسیونال دوم را به ورشکستگی رساند، اینستکه حتی هنگام تماس مستقیم با این مسئله نیز میکوشیدند آنرا نادیده انگارند و یا اینکه متوجه آن نمیشدند.

بطور کلی میتوان گفت که از ظرفه رفتن در مورد مسئله روشن انقلاب پرولتاری نسبت به دولت، از ظرفه رفتنی که بحال اپورتونیسم سودمند بود و بدان نیرو میبخشید، تحریف مارکسیسم و ابتدال کامل آن پدید آمد.

برای اینکه این پروسه اسف انگیز را ولو باختصار توصیف کرده باشیم برجسته ترین تئورسینهای مارکسیسم یعنی پلخانف و کائوتسکی را در نظر میگیریم.

۱. مناظره پلخانف با آنارشیسیت ها

پلخانف رساله خاصی تحت عنوان: «آنارشیسیم و سوسیالیسم» که در سال ۱۸۹۴ بزبان آلمانی منتشر شد به مسئله روش آنارشیسیم نسبت به سوسیالیسم اختصاص داده است. پلخانف با زرنگی خاصی این موضوع را طوری تفسیر کرده است که آنچه در مبارزه علیه آنارشیسیم از نظر روز فوتی تر و مبرمتر و از نظر سیاسی مهمتر است یعنی روش انقلاب نسبت بدولت و بطور کلی مسئله دولت کاملاً مسکوت مانده است! در رساله وی دو قسمت خودنمائی میکند: یکی دارای جنبه تاریخی و حاوی مطالب پرارزشی درباره تاریخ ایده های اشتیرنر، پرودن و غیره است و قسمت دیگر: قسمت کوتاه بینانه ایست با استدلالات ناهنجاری در باب اینکه آنارشیسیت با راهزن فرقی ندارد.

درآمیختن موضوعات بصورت بسیار تفریح آور یکی از خصوصیات بسیار شاخص فعالیت پلخانف در آستانه انقلاب و طی دوران انقلابی روسیه است: در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۷ پلخانف، همینطور هم خود را نیمه آئین پرست و نیمه کوتاه بینی نشان داد که در سیاست از دنبال بورژوازی گام برمیدارد.

ما دیدیم که چگونه مارکس و انگلس ضمن مناظره با آنارشیسیت ها نظر خود را در باب روش انقلاب نسبت به دولت بیش از هر چیز با دقت روشن میساختند. انگلس هنگامیکه در سال ۱۸۹۱

«انتقاد از برنامه گتا»ی مارکس را بچاپ میرساند نوشت که «ما (یعنی انگلس و مارکس) در آن هنگام که هنوز دو سال هم از کنگره لاهه انترناسیونال (اول) (۲۴۳) نگذشته بود، در بحبوحه مبارزه با باکونین و آنارشیت های وی بودیم».

آنارشیت ها میکوشیدند بویژه کمون پاریس را باصطلاح «از آن خود» یعنی مؤید آموزش خود اعلام دارند و ضمناً بهیچوجه از درس های کمون و تجزیه و تحلیلی که مارکس از این درسها نموده بود چیزی در نیافتند. آنارشیتسم در مورد مسائل مشخص سیاسی یعنی اینکه: آیا باید ماشین کهنه دولتی را خورد کرد؟ و چه چیزی را جایگزین آن نمود؟ هیچ چیزی که حتی اندکی به حقیقت نزدیک باشد، نیاورده است.

ولی سخن راندن از «آنارشیتسم و سوسیالیسم» و در عین حال نادیده انگاشتن تمامی مسئله دولت و توجه نداشتن به سراسر سیر تکامل مارکسیسم در دوران ماقبل و مابعد کمون، معنایش در غلطیدن ناگزیر به سرایش اپورتونیسم بود. زیرا اپورتونیسم اتفاقاً مقدم بر هر چیز لازمه اش همینستکه دو مسئله ای که هم اکنون بدان اشاره نمودیم بهیچوجه مطرح نشود. این خود پیروزی اپورتونیسم است.

۲. مناظره کائوتسکی با اپورتونیستها

در مطبوعات روسی بدون شک بمراتب بیش از هر مطبوعات دیگری از آثار کائوتسکی ترجمه شده است. بیهوده نیست که برخی از سوسیال دموکرات های آلمانی بشوخی میگویند آثار کائوتسکی را در روسیه بیش از آلمان میخوانند (بعنوان جمله معترضه میگوئیم که این شوخی دارای یک مضمون تاریخی است که بمراتب از آنچه رواج دهندگانش می پندارند عمیقتر است: کارگران روس در سال ۱۹۰۵ با نشان دادن اشتیاق فوق العاده شدید و بینظیر نسبت به بهترین آثار بهترین مطبوعات سوسیال دموکراتیک جهان و با بدست آوردن آنچنان کمیتی از ترجمه ها و چاپهای این آثار که در کشورهای دیگر سابقه نداشت، در عین حال نهالهای تجربه عظیم کشور مترقی تر همسایه را با نواخت شتابانی باصطلاح در زمین جوان جنبش پرولتاری ماغرس نمودند).

کائوتسکی علاوه بر تشریحی که بزبان ساده از مارکسیسم کرده است بمناسبت مناظره خود با اپورتونیست ها و با برنشتین که در رأس آنانست، نزد ما شهرت خاصی دارد. ولی یک فاکت وجود دارد که تقریباً کسی از آن آگاه نیست و اگر وظیفه ما بررسی اینموضوع باشد که کائوتسکی بهنگام بحران بس عظیم سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۵ چگونه دچار پریشان فکری فوق العاده ننگینی و دفاع از سوسیال شوینیسم گردید آنگاه نمیتوان این فاکت را نادیده انگاشت. این فاکت همانا عبارت از آنستکه کائوتسکی قبل از برآمد خود علیه مشهورترین نمایندگان اپورتونیسم فرانسه (میلران و ژورس) و آلمان (برنشتین) تزلزلهای بسیار شدیدی از خود نشان داد. مجله مارکسیستی «زاریا» که

در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۲ در اشتوتگارت منتشر میشد و مدافع نظریات انقلابی - پرولتاری بود مجبور شد با کائوتسکی به مناظره پردازد و قطعنامه تزلزل آمیز و طفره جویانه وی در کنگره بین المللی سوسیالیستی پاریس منعقد در سال ۱۹۰۰ (۲۴۴) را که روش آشتی طلبانه ای نسبت به اپورتونیست ها داشت -، «کشد» بنامد. در مطبوعات آلمان نامه هائی از کائوتسکی درج شده بود که بهمان شدت تردید کائوتسکی را قبل از آغاز پیکار با برنشتین آشکار میساخت.

ولی آنچه دارای اهمیت بمراتب بیشتریست این نکته است که ما اکنون که تاریخچه تازه ترین خیانت کائوتسکی را نسبت به مارکسیسم بررسی میکنیم، مشاهده مینمائیم که در مناظره او با اپورتونیست ها و نیز در طرح مسئله از طرف او و شیوه بحث او در باره مسئله، انحراف سیستماتیکی بسوی اپورتونیسم در مورد مسئله دولت وجود دارد.

نخستین اثر بزرگ کائوتسکی بر ضد اپورتونیسم یعنی کتاب «برنشتین و برنامه سوسیال دموکرات» او را برمیداریم. کائوتسکی نظریات برنشتین را بطور مبسوطی رد میکند. ولی یک موضوع شاخص است.

برنشتین در اثر خود موسوم به «مقدمات سوسیالیسم» که شهرت هروستراتی کسب نموده است، مارکسیسم را به «بلانکیسم» متهم میسازد (این اتهام از آن زمان ببعد هزارها بار از طرف اپورتونیست ها و بورژوا لیبرال های روسیه برضد نمایندگان مارکسیسم انقلابی یعنی بلشویک ها تکرار شده است). برنشتین در این باره بخصوص روی اثر مارکس: «جنگ داخلی در فرانسه» مکث میکند و کوشش دارد (کوششی، چنانکه دیدیم، بکلی بدون موفقیت) نظر مارکس را در باره درس های کمون با نظر پرودن یکی جلوه دهد. توجه مخصوص برنشتین به آن نتیجه گیری مارکس معطوف است که وی در پیش گفتار سال ۱۸۷۲ «مانیفست کمونیست» روی آن تکیه نموده و حاکی از آنستکه: «طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد».

این گفتار بقدری «مورد پسند» برنشتین واقع شده که آنرا دست کم سه بار در کتاب خود تکرار میکند و هر بار آنرا بوجهی کاملاً تحریف آمیز و اپورتونیستی تفسیر می نماید.

مارکس، چنانکه دیدیم، میخواهد بگوید طبقه کارگر باید تمام ماشین دولتی را خورد کند، درهم شکند و منفجر سازد (Sprengung، انفجار - این اصطلاح را انگلس بکار برده است). ولی از گفته برنشتین چنین برمی آید که گویا مارکس با این کلمات طبقه کارگر را علیه انقلابیگری زیاده از حد بهنگام تصرف قدرت حاکمه برحذر داشته است.

ناهنجارتر و زشت تر از این تحریف اندیشه مارکس حتی قابل تصور هم نیست. و اما کائوتسکی هنگامیکه نظرات برنشتین را بنحو کاملاً مبسوطی رد میکند چگونه رفتار مینماید؟

او از تحلیل تمام عمق تحریفی که اپورتونیسم در مورد این نکته در مارکسیسم وارد نموده سر

باز زده است. او قسمت فوق الذکر را از پیشگفتاریکه انگلس برای کتاب «جنگ داخلی» مارکس نوشته مثال آورده و گفته است که بنا به اظهار مارکس طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید ولی بطور کلی میتواند آنرا تصرف کند. همین و بس. در این باره که برنشتین اندیشه ای را به مارکس نسبت میدهد که درست نقطه مقابل اندیشه واقعی اوست و در این باره که مارکس از سال ۱۸۵۲ «خورد کردن» ماشین دولتی را بعنوان وظیفه انقلاب پرولتاری بمریان کشیده است، در این باره کائوتسکی کلمه ای هم دم نزده است. نتیجه حاصله این که کائوتسکی مهم ترین فرق بین مارکسیسم و اپورتونیسیم را در مورد مسئله وظائف انقلاب پرولتاری ماست مالی نموده است!

کائوتسکی «علیه» برنشتین چنین نوشته است – «ما حل مسئله مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا را با آرامش خاطر کامل میتوانیم به آینده واگذار نمائیم» (ص ۱۷۲ چاپ آلمانی).

این مناظره علیه برنشتین نیست بلکه در واقع گذشت به وی و تسلیم مواضع به اپورتونیسیم است زیرا برای اپورتونیسیت ها فعلاً چیزی جز اینکه تمام مسائل اساسی مربوط به وظائف انقلاب پرولتاری «با آرامش خاطر کامل به آینده واگذار گردد» – لازم نیست.

مارکس و انگلس از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی طی چهل سال به پرولتاریا می آموختند که وی باید ماشین دولتی را خورد کند. ولی کائوتسکی در سال ۱۸۹۹ در مقابل خیانت کاملی که اپورتونیسیت ها در مورد این نکته به مارکسیسم نموده اند این مسئله را که آیا خورد کردن این ماشین ضروریست یا نه با مسئله مربوط به شکل های مشخص این خورد کردن تعویض مینماید و خود را در پس پرده یک اصل «بی چون و چرا» (و بی ثمر) و کوتاه بینانه ای حاکی از اینکه شکل های مشخصی را از پیش نمیتوان دانست پنهان میکند!!

بین روش مارکس و کائوتسکی نسبت به وظیفه حزب پرولتاریا در مورد آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب دره عمیقی فاصله است.

اثر بعدی و پخته تر کائوتسکی را که ایضاً تا درجه زیادی به رد اشتباهات اپورتونیسیم تخصیص داده شده است برمیداریم. این اثر – رساله او درباره «انقلاب اجتماعی» است. مؤلف در اینجا موضوع «انقلاب پرولتاری» و «رژیم پرولتاری» را بعنوان مبحث خاصی برای بررسی در نظر گرفته است. نویسنده مطالب بسیار زیادی را که فوق العاده پرارزش است بیان داشته ولی اتفاقاً مسئله دولت را مسکوت گذارده است. در همه جای این رساله فقط و فقط از بکف آوردن قدرت دولتی صحبت میشود، عبارت دیگر آنچهان فورمولی انتخاب شده است که گذشت نسبت به اپورتونیسیتها را در بر دارد زیرا بکف آوردن قدرت حاکمه را بدون انهدام ماشین دولتی کاری ممکن میشمرد. درست آنچه را که مارکس در سال ۱۸۷۲ در برنامه «مانیفست کمونیست» «کهنه شده» اعلام نموده بود کائوتسکی در سال ۱۹۰۲ احیاء میکند.

در این رساله بند مخصوصی به «شکل‌ها و سلاح انقلاب اجتماعی» تخصیص داده شده است. در آن، هم از اعتصاب سیاسی توده‌ای، هم از جنگ داخلی و هم از «حربه‌های زور دولت بزرگ معاصر از قبیل بوروکراسی و ارتش» سخن رفته است ولی درباره‌ی اینکه کمون به کارگران چه آموخته کلمه‌ای گفته نشده است. از قرار معلوم بیهوده نبود که انگلس بویژه سوسیالیست‌های آلمان را از «تجلیل خرافی» دولت برحذر میساخت.

کائوتسکی مطلب را چنین بیان میکند: پرولتاریای پیروزمند «برنامه‌ی دموکراتیک را عملی خواهد نمود». سپس کائوتسکی مواد این برنامه را بیان مینماید. ولی درباره‌ی اینکه سال ۱۸۷۱ چه چیز تازه‌ای در مورد مسئله‌ی تعویض دموکراسی بورژوازی با دموکراسی پرولتاری بدست داده دم فرو می‌بندد. کائوتسکی با این مبتذلات دارای طنین «محکم» گریبان خود را خلاص می‌کند:

«بخودی خود روشن است که ما با وجود نظام کنونی به سیادت نخواهیم رسید. انقلاب خود مبارزه‌ی طولانی و پرمعنی را در بر دارد و این مبارزه ساختمان سیاسی و اجتماعی کنونی ما را تغییر خواهد داد».

شک نیست که اینموضوع نیز همانند این حقیقت که اسب جو میخورد و رود ولگا به دریای خزر میریزد «بخودی خود روشن است». فقط تأسف در این است که با استعمال یک عبارت پوچ و پرطمطراق در باره‌ی مبارزه «پرمعنی» مسئله‌ی ای مسکوت‌گذارده میشود که برای پرولتاریای انقلابی جنبه مبرم دارد و آن اینکه آیا «عمق» انقلاب وی در مورد دولت و دموکراسی برخلاف انقلاب‌های غیر پرولتاری سابق در چیست.

کائوتسکی با مسکوت‌گذاشتن این مسئله عملاً در مورد این نکته کاملاً اساسی به اپورتونیزم گذشت میدهد ولی لفظاً جنگی سهمگین علیه آن اعلام می‌نماید و روی اهمیت «ایده انقلاب» تکیه میکند (ولی در صورت ترس از تبلیغ درس‌های مشخص انقلاب بین کارگران آیا این «ایده» خیلی پرازش است؟) و یا اینکه میگوید: «ایده آلیسم انقلابی مقدم بر هر چیز» و یا اینکه اعلام میدارد اکنون کارگران انگلیسی «مشکل خیلی از خرده بورژواها بالاتر» باشند.

کائوتسکی مینویسد – «در جامعه سوسیالیستی ممکن است شکل‌های کاملاً گوناگونی از مؤسسات... در کنار یکدیگر وجود داشته باشند: بوروکراتیک(؟؟) تردئونونی، کنوپراتیفی و انفرادی»... «مثلاً مؤسساتی هستند که بدون سازمان بوروکراتیک(؟؟) کارشان از پیش نمی‌رود، – از این قبیلند راه‌های آهن. در اینجا سازمان دموکراتیک ممکن است این صورت را بخود بگیرد: کارگران نمایندگانی انتخاب میکنند و نمایندگان چیزی همانند پارلمان تشکیل میدهند و این پارلمان ترتیب کارها را معین میکند و در اداره دستگاه بوروکراتیک نظارت مینماید. اداره امور مؤسسات نوع دوم را میتوان به اتحادیه‌های کارگری واگذار نمود، مؤسسات نوع سوم را میتوان بر مبنای کنوپراتیفی سازمان داد» (ص ۱۴۸ و ۱۱۵ ترجمه روسی، چاپ ژنو، سال ۱۹۰۳).

این استدلال اشتباه است و نسبت به آنچه مارکس و انگلس در سالهای هفتاد از روی نمونه درس های کمون توضیح داده اند گامی است به پس.

راه های آهن از نقطه نظر سازمان ضروری باصطلاح «بوروکراتیک» بطور کلی با هیچ یک از بنگاه های صنعت بزرگ ماشینی و یا هیچ فابریک و مغازه بزرگ و بنگاه کشاورزی سرمایه داری بزرگ فرقی ندارد. تکنیک در کلیه اینقبیل بنگاهها مراعات بی چون و چرای انضباط کاملاً شدید و نهایت دقت را در انجام سهمی از کار که برای هرکس معین شده ایجاب مینماید تا خطر وقفه در کلیه امور و خرابی مکانیسم و محصول پیش نیاید. در کلیه اینقبیل بنگاهها البته کارگران «نمایندگانی انتخاب خواهند کرد و نمایندگان چیزی همانند پارلمان تشکیل خواهند داد».

ولی جان کلام در همین است که این است «چیزی همانند پارلمان»، پارلمان بمعنی مؤسسات پارلمانی بورژوازی — نه خواهد بود. جان کلام در همین است که این «چیزی همانند پارلمان» برخلاف تصور کائوتسکی که فکرش از چهارچوب پارلمانتاریسم بورژوازی تجاوز نمیکند کارش فقط این نه خواهد بود که «ترتیب کارها را معین کند و در اداره دستگاه بوروکراسی نظارت نماید»، در جامعه سوسیالیستی «چیزی همانند پارلمان» که از نمایندگان کارگران متشکل است البته «ترتیب کارها را معین میکند و در اداره» «دستگاه» «نظارت مینماید»، ولی این دستگاه، دیگر «بوروکراتیک» نه خواهد بود. کارگران پس از بکف آوردن قدرت سیاسی، دستگاه بوروکراتیک قدیمی را خورد میکنند، از بیخ و بن در هم میشکنند، یک سنگ روی سنگ آن باقی نمیگذارند و دستگاه نوینی جایگزین آن می نمایند که مرکب از همان کارگران و کارمندان خواهد بود و علیه بوروکرات شدن آنها بفوریت اقداماتی بعمل خواهد آمد که مارکس و انگلس آنرا مفصلاً تشریح کرده اند: (۱) نه تنها انتخابی بودن بلکه در هر موقع قابل تغییر بودن؛ (۲) پرداخت دستمزدی که از دستمزد کارگر تجاوز نکند؛ (۳) انجام اقدام فوری برای اینکه وظائف کنترل و نظارت را همه اجرا نمایند و همه موقتاً «بوروکرات» شوند و بنابراین هیچکس نتواند «بوروکرات» گردد.

کائوتسکی بهیچوجه در این سخنان مارکس تعمق نکرده است: «کمون یک مؤسسه پارلمانی نبود بلکه مؤسسه فعال و در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون بود».

کائوتسکی بهیچوجه به فرق بین پارلمانتاریسم بورژوائی که ترکیبی از دموکراسی (نه برای مردم) و بوروکراتیسم (علیه مردم) است و دموکراتیسم پرولتاری که فوراً برای ریشه کن ساختن بوروکراتیسم اقداماتی بعمل خواهد آورد و قادر خواهد بود این اقدامات را بپایان خود یعنی بنابودی کامل بوروکراتیسم و استقرار کامل دموکراسی برای مردم برساند پی نبرده است.

در اینجا هم کائوتسکی همان «تجلیل خرافی» دولت و همان «ایمان خرافی» نسبت به بوروکراتیسم را نشان داده است.

حال به آخرین و بهترین اثر کائوتسکی علیه اپورتونیستها یعنی به رساله او: «راه رسیدن به

قدرت» می پردازیم (که ظاهراً بزبان روسی منتشر نشده است زیرا در سال ۱۹۰۹ که ما در بحبوحه ارتجاع بودیم از چاپ خارج گردید). این رساله گام بزرگی است به پیش زیرا در آن برخلاف رساله سال ۱۸۹۹ علیه برنشتین، از برنامه انقلابی بطور اعم صحبت نمیشود و نیز برخلاف رساله سال ۱۹۰۲ «انقلاب اجتماعی» از وظائف انقلاب اجتماعی بدون در نظر گرفتن زمان فرا رسیدن آن سخن نمیروند بلکه در آن از شرایط مشخص سخن گفته میشود که ما را وادار میکند تصدیق نمائیم که «عصر انقلاب ها» فرا رسیده است.

نویسنده صریحاً به حدت تضادهای طبقاتی بطور اعم و به امپریالیسم که از این لحاظ نقش بزرگی ایفا مینماید اشاره میکند. پس از پایان «دوران انقلابی سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱» برای اروپای باختری، از سال ۱۹۰۵ دوران نظیر آن برای خاور آغاز میشود. جنگ جهانی با سرعتی تهدید کننده نزدیک میشود «پرولتاریا دیگر نمیتواند از انقلاب نابهنگام سخن گوید». «ما وارد دوران انقلابی شده ایم». «عصر انقلاب آغاز میشود».

اینها اظهاراتی است کاملاً روشن. این رساله کائوتسکی باید ملاکی برای سنجش این نکته باشد که پیش از جنگ امپریالیستی از حزب سوسیال دموکرات آلمان چه انتظار میرفت و هنگام انفجار جنگ این حزب (و از آنجمله خود کائوتسکی) به چه مرحله پستی سقوط کرد. کائوتسکی در رساله مورد بحث نوشته است که – «وضع کنونی این خطر را در بر دارد که ما را (یعنی حزب سوسیال دموکرات آلمان را) به آسانی معتدل تر از آن بشمارند که در حقیقت امر هستیم». معلوم شد که حزب سوسیال دموکرات آلمان در حقیقت امر بمراتب معتدل تر و اپورتونیست تر از آن بود که بنظر می آمد!

آنچه به موضوع جنبه شاخصتری میدهد اینست که کائوتسکی با این صراحت اظهارات خود در باره آغاز عصر انقلاب ها در رساله ای که بنا به گفته خود بویژه به تحلیل مسئله «انقلاب سیاسی» اختصاص داده، باز هم مسئله دولت را بکلی نادیده گرفته است.

از مجموع همین نادیده گرفتن ها، سکوت ها و طفره رفتن ها بود که ناگزیر آن گرویدن کامل بجانب اپورتونیسم ببار آمد که باید هم اکنون از آن سخن گوئیم.

سوسیال دموکراسی آلمان توسط کائوتسکی، گوئی اعلام داشته است که: من کماکان بر نظریات انقلابی متکی هستم (سال ۱۸۹۹). من بویژه ناگزیری انقلاب اجتماعی پرولتاریا را تصدیق دارم (سال ۱۹۰۲). من فرا رسیدن عصر نوین انقلابها را تصدیق دارم (سال ۱۹۰۹). ولی با تمام این احوال وقتی مسئله وظائف انقلاب پرولتاریا نسبت به دولت مطرح میشود نسبت به آنچه که مارکس حتی در سال ۱۸۵۲ گفته است گامی به پس میگذارم (سال ۱۹۱۲).

در مناظره کائوتسکی با پانه کوک مسئله صریحاً بهمین طرز مطرح شده بود.

پانه کوک بعنوان یکی از نمایندگان آن جریان «چپ رادیکال» که روزا لوکزامبرگ، کارل رادک و دیگران در صفوف آن بودند علیه کائوتسکی بپاخاست. جریان مزبور که از تاکتیک انقلابی دفاع میکرد، متفقاً بر این عقیده بود که کائوتسکی در حال گرویدن به خط مشی «مرکز» است که بدون هیچ پرنسیبی بین مارکسیسم و اپورتونیسم در نوسان است. صحت این نظر را جنگ کاملاً ثابت کرد زیرا هنگام جنگ جریان «مرکز» (که بغلط مارکسیستی نامیده میشد) یا «کائوتسکیسم» حقارت نفرت انگیز خود را کاملاً نشان داد.

پانه کوک در مقاله «عملیات توده ای و انقلاب» ("Neue Zeite" ۱۹۱۲، ۳۰، ۲) که در آن از مسئله دولت سخن بمیان آمده خط مشی کائوتسکی را بعنوان خط مشی «رادیکالیسم پاسیف» و «تئوری انتظار بدون عمل» توصیف نموده است. «کائوتسکی نمیخواهد پروسه انقلاب را ببیند» (ص ۶۱۶) پانه کوک با این طرز طرح مسئله به موضوع وظائف انقلاب پرولتاری نسبت به دولت که مورد توجه ما است نزدیک گردید.

او نوشت: «مبارزه پرولتاریا بطور ساده مبارزه علیه بورژوازی بخاطر تحصیل قدرت دولتی نبوده بلکه مبارزه علیه قدرت دولتی است... مضمون انقلاب پرولتاری عبارتست از نابود ساختن حربه های نیروی دولت و از میان برداشتن (تحت الفظی: منحل ساختن، Auflösung) آن بوسیله حربه های نیروی پرولتاریا... مبارزه فقط هنگامی موقوف میشود که انهدام کامل سازمان دولتی بمشابه نتیجه نهائی آن فرا رسد. سازمان اکثریت برتری خود را بدینطریق بثبوت میرساند که سازمان اقلیت حاکمه را نابود میسازد» (ص ۵۴۸).

فرمولی که پانه کوک ضمن آن فکر خود را بیان میکند دارای نواقص بسیار زیاد است. ولی با این حال خود فکر روشن است و جالب توجه اینست که ببینیم کائوتسکی چگونه آنرا رد کرده است.

وی چنین مینویسد: «— تاکنون تقابل بین سوسیال دموکراتها و آنارشئیست ها در این بود که اولی ها میخواستند قدرت دولتی را بکف آورند و دومی ها در انهدام آن میکوشیدند. پانه کوک، هم این و هم آن را میخواهد» (ص ۷۲۴).

اگر پانه کوک مطلب را بحد کافی صریح و مشخص بیان نمیکند (ما در اینجا از نواقص دیگر مقاله او که با موضوع مورد بحث ارتباطی ندارد سخنی نمیگوئیم) در عوض کائوتسکی بویژه ماهیت اصولی قضیه را که پانه کوک مطرح نموده در نظر گرفته و در مورد یک مسئله اصولی اساسی موضوع مارکسیسم را بکلی ترک گفته و تماماً به اپورتونیسم گرویده است. او فرق میان

سوسیال دموکرات ها و آنارشیست ها را بکلی نادرست تعریف کرده، مارکسیسم را کاملاً تحریف نموده و آنرا مبتذل ساخته است.

فرق میان مارکسیست ها و آنارشیست ها در این است که (۱) اولی ها در عین اینکه نابودی کامل دولت را هدف خود قرار میدهند این هدف را فقط هنگامی عملی میدانند که انقلاب سوسیالیستی طبقات را نابود نماید و انجام این عمل را نتیجه استقرار سوسیالیسم میدانند که کار را به زوال دولت منجر میسازد؛ دومی ها خواهان نابودی دولت در ظرف یک از امروز تا فردا هستند و به چگونگی شرایط لازم برای عملی شدن این نابودی پی نمی برند. (۲) اولی ها این امر را ضروری میدانند که پرولتاریا پس از بکف آوردن قدرت سیاسی ماشین دولتی کهنه را تماماً منهدم و ماشین تازه ای را که مرکب از سازمان کارگران مسلح طبق نمونه کمون باشد جایگزین آن سازد؛ دومی ها ضمن اینکه طرفدار انهدام ماشین دولتی هستند این موضوع که پرولتاریا چه چیزی را جایگزین آن خواهد نمود و چگونه از قدرت انقلابی استفاده خواهد کرد بکلی برایشان تاریک است؛ آنارشیست ها حتی استفاده از قدرت دولتی بوسیله پرولتاریای انقلابی و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را نفی میکنند. (۳) اولی ها خواستار آنند که پرولتاریا از طریق استفاده از دولت معاصر برای انقلاب آماده شود؛ آنارشیست ها این عمل را نفی میکنند.

در این مباحثه علیه کائوتسکی همانا پانه کوک نماینده مارکسیسم است زیرا بخصوص مارکس بود که می آموخت که پرولتاریا نمیتواند بطور ساده قدرت دولتی را بکف آورد بدین معنی که ماشین دولتی کهنه بدست کسان نوینی منتقل گردد بلکه باید این دستگاه را خورد کند و در هم شکند و دستگاه نوینی جایگزین آن سازد.

کائوتسکی مارکسیسم را ترک میگوید و به اپورتونیست ها میگوید زیرا در گفته های وی بویژه همین انهدام ماشین دولتی که برای اپورتونیست ها بکلی ناپذیرفتنی است ابداً دیده نمیشود و برای اپورتونیست ها مفردی باقی میگذارد تا کلمه «بکف آوردن» را بعنوان عمل ساده تحصیل اکثریت تعبیر کنند.

کائوتسکی برای پرده پوشی تحریفی که در مارکسیسم نموده است طوطی وار از خود مارکس «نقل قول» شلیک میکند. در سال ۱۸۵۰ مارکس در باره ضرورت «تمرکز قطعی نیرو در دست قدرت دولتی» شرحی نوشته بود لذا کائوتسکی مظفرانه می پرسد: آیا پانه کوک در صدد انهدام «مرکزیت» نیست؟

این دیگر صاف و ساده نیرنگی است شبیه به آنکه برنشتین میکوشید نظر مارکس و پرودن را در مورد فدراسیون بجای مرکزیت یکی جلوه دهد.

«نقل قولی» که کائوتسکی نموده است هیچ ربطی به مطلب ندارد. مرکزیت، هم با ماشین دولتی کهنه امکان پذیر است و هم با ماشین نوین. اگر کارگران نیروهای مسلح خود را داوطلبانه متحد سازند این خود مرکزیت خواهد بود ولی این مرکزیت بر پایه «تخریب کامل» دستگاه دولتی

متمرکز ارتش دائمی، پلیس و بوروکراسی قرار خواهد گرفت. کائوتسکی بشیوه کاملاً شیادانه ای رفتار میکند بدینمعنی که استدلالات بخوبی مشهور مارکس و انگلس را در باره کمون نادیده میگیرد و نقل قولی را بیرون میکشد که ربطی بموضوع ندارد.

کائوتسکی چنین ادامه میدهد: ... «شاید پانه کوک میخواهد وظائف دولتی مستخدمین را براندازد؟ ولی کار ما خواه در سازمان حزبی و خواه اتحادیه ای و بطریق اولی در مورد اداره امور دولتی بدون وجود مستخدمین از پیش نمیرود. برنامه ما خواستار برانداختن مستخدمین دولتی نیست بلکه خواستار انتخابی بودن آنان از طرف مردم است»... «اکنون در نزد ما سخن برسر این نیست که دستگاه اداره امور در «دولت آینده» چه صورتی بخود خواهد گرفت بلکه برسر آنست که آیا مبارزه سیاسی ما قدرت دولتی را پیش از آنکه ما آنرا بکف آورده باشیم (تکیه روی کلمات از کائوتسکی است) از بین می برد (تحت الفظی منحل میسازد *auföst*) یا نه. کدام وزارتخانه را میتوان با مستخدمینش از بین برد؟» در اینجا وزارتخانه های فرهنگ، دادگستری، دارائی و جنگ نام برده میشود. «نه، مبارزه سیاسی ما علیه دولت هیچیک از وزارتخانه های کنونی را از بین نخواهد برد... برای اینکه سوء تفاهمی رخ ندهد من تکرار میکنم: سخن برسر این نیست که سوسیال دموکراسی پیروزمند چه شکلی به «دولت آینده» خواهد داد بلکه برسر آنست که اپوزیسیون ما چگونه دولت کنونی را تغییر میدهد» (ص ۷۲۵).

این دیگر نیرنگ آشکار است. پانه کوک بویژه مسئله انقلاب را مطرح کرده است. اینموضوع خواه در عنوان مقاله وی و خواه در قسمت های نقل قول شده بطور واضح گفته شده است. کائوتسکی، یکمرتبه به مسئله «اپوزیسیون» میپرد و با این عمل نظریه اپورتونیستی را جایگزین نظریه انقلابی میسازد. از گفته وی چنین برمی آید: فعلاً اپوزیسیون – تا پس از بکف آوردن قدرت حاکمه علیحده صحبت کنیم. موضوع انقلاب از بین رفته است! این اتفاقاً همان چیز است که اپورتونیست ها خواهانش بودند.

مطلب برسر اپوزیسیون و یا مبارزه سیاسی بطور اعم نیست بلکه همانا برسر انقلاب است. انقلاب عبارت از آنست که پرولتاریا «دستگاه اداره امور» و تمامی دستگاه دولتی را منهدم میسازد و دستگاه نوینی را مرکب از کارگران مسلح جایگزین آن مینماید. کائوتسکی «وزارتخانه ها» را «تجلیل خرافی» مینماید ولی معلوم نیست چرا نمیتوان آنها را مثلاً با کمیسیون هائی مرکب از کارشناسان وابسته به شوراهای تام الاختیار و مطلق الاختیار نمایندگان کارگران و سربازان تعویض نمود؟

کنه مطلب بهیچوجه در این نیست که آیا «وزارتخانه ها» باقی خواهند ماند و آیا «کمیسیون هائی مرکب از کارشناسان» یا مؤسسات دیگری بوجود خواهند آمد یا نه، اینموضوع بهیچوجه مهم

نیست. کنه مطلب در اینست که آیا ماشین دولتی کهنه (که بوسیله هزاران رشته با بورژوازی مربوط بوده و سراپا غرق در رکود و کهنه پرستی است) محفوظ خواهد ماند یا اینکه منهدم میشود و ماشین نوینی جایگزین آن میگردد. انقلاب نباید عبارت از آن باشد که طبقه نوین بکمک ماشین دولتی کهنه فرماندهی کند و اداره امور را در دست داشته باشد بلکه باید عبارت از آن باشد که این ماشین را خورد نماید و بکمک ماشین نوینی فرماندهی کند و اداره امور را در دست داشته باشد - کائوتسکی این اندیشه اساسی مارکسیسم را ماست مالی میکند و یا خود اصلاً آنرا درک نکرده است.

پرسش او در باره مستخدمین آشکارا نشان میدهد که وی بدرسهای کمون و آموزش مارکس پی نبرده است. «کار ما خواه در سازمان حزبی و خواه اتحادیه ای بدون وجود مستخدمین از پیش نمیروند»...

در دوران سرمایه داری، در دوران سیادت بورژوازی کار ما بدون وجود مستخدمین از پیش نمیروند. پرولتاریا در قید ستم است، توده های زحمتکش در اسارت سرمایه داری بسر میبرند. در دوران سرمایه داری بعلت وجود بردگی مزدوری و نیازمندی و فقر توده ها دموکراتیسم محدود، فشرده و مثله و مسخ است. از اینرو و فقط از اینرو است که در سازمانهای سیاسی و اتحادیه ای ما صاحبان مشاغل تحت تأثیر محیط سرمایه داری فاسد میشوند (و یا عبارت دقیقتر تمایل به فاسد شدن دارند) و برای بدل شدن به بوروکرات ها یعنی افراد ممتازی که از توده ها جدا بوده و مافوق آنها هستند ابراز تمایل مینمایند.

این است ماهیت بوروکراتیسم و مادام که از سرمایه داران خلع ید نشده و بورژوازی سرنگون نگردیده است، حتی برای صاحبان مشاغل پرولتاری نیز درجه معینی از «بوروکراسی شدن» ناگزیر است.

از گفته کائوتسکی چنین بر می آید: چون صاحبان مشاغل انتخابی باقی می مانند لذا مستخدمین و بوروکراسی نیز در دوران سوسیالیسم باقی خواهند ماند! بویژه همین مطلب نادرست است. مارکس همانا از روی نمونه کمون نشان داد که در دوران سوسیالیسم صاحبان مشاغل، دیگر «بوروکرات» نخواهند بود، «مستخدم» نخواهند بود و این جریان بهمان نسبتی انجام میپذیرد که صاحبان مشاغل علاوه بر انتخابی بودن، در هر زمان تعویض پذیر هم میگردند و از آنگذشته حقوق بمیزان دستمزد کارگر متوسط میرسد و از آنهم گذشته مؤسسات پارلمانی با مؤسسات «فعالی که هم قانگذار و هم مجری قانون باشند» تعویض میگردند.

در ماهیت امر، تمام استدلال کائوتسکی علیه پانه کوک و بویژه برهان پرنطنه کائوتسکی مبنی بر اینکه کار ما خواه در سازمانهای اتحادیه ای و خواه حزبی بدون وجود مستخدمین از پیش نمیروند نشان میدهد که کائوتسکی «براهین» کهنه برنشتین را که اصلاً علیه مارکسیسم بطور اعم است تکرار میکند. برنشتین در کتاب مرتدانه خود «مقدمات سوسیالیسم» علیه اندیشه های

مربوط به دموکراسی «بدوی» و علیه آن چیزی که «دموکراتیسم آئین پرستانه» می نامد یعنی علیه اعتبارنامه های امپراتیف، صاحبان مشاغلی که حقوق دریافت نمیدارند، نمایندگی مرکزی ناتوان و غیره به جنگ میپردازد. برنشتین برای اثبات بی پر و پا بدون دموکراتیسم «بدوی» به تفسیری که زوجین وب درباره تجربه تردیونیون های انگلیس نموده اند استناد میجوید. بنا بگفته وی، تردیونیون ها طی هفتاد سال تکامل خود که گویا «در آزادی کامل» انجام می گرفته (ص ۱۳۷ چاپ آلمانی) به بیمصرف بودن دموکراتیسم بدوی یقین حاصل کردند و دموکراتیسم عادی یعنی پارلمانتاریسم توأم با بوروکراتیسم را جایگزین آن نمودند.

در حقیقت امر تکامل تردیونیون ها «در آزادی کامل» انجام نمیگرفت بلکه در اسارت کامل سرمایه داری انجام مییافت که با وجود آن، البته بدون تن دادن به یک سلسله گذشتہائی در برابر بلای حکمفرما یعنی زورگوئی، بیعدالتی و طرد تهیدستان از اداره امور «عالیه» «کار از پیش نمیروند». در دوران سوسیالیسم ناگزیر بسیاری از خصوصیات دموکراسی «بدوی» احیاء خواهد گشت زیرا برای نخستین بار در تاریخ جوامع متمدن توده های مردم به مدارجی ارتقاء خواهند یافت که نه تنها در رأی دادن و انتخابات بلکه در اداره روزمره امور نیز شرکت مستقل خواهند داشت. در دوران سوسیالیسم همه بنوبه امور را اداره خواهند نمود و بزودی عادت خواهد شد که هیچکس اداره نکند.

مارکس، باذکاء داهیانه تنقیدی و تحلیلی خود، در اقدامات عملی کمون آن تحولی را مشاهده نمود که اپورتونیست ها از آن میپرسند و بعلت جبن خود و عدم تمایل به گسیختن قطعی پیوند با بورژوازی نمیخواهند آنرا تصدیق کنند و آنارشویست ها هم، یا از فرط شتابزدگی و یا بطور کلی بعلت پی نبردن به شرایط تبدلات توده ای اجتماعی نمیخواهند آنرا ببینند. «حتی فکر انهدام ماشین دولتی کهنه را نیز نباید بخاطر خود خطور داد، آخر بدون وزارتخانه ها و مستخدمین آنها چگونه کار ما از پیش خواهد رفت» - این استدلال فرد اپورتونیستی است که کوتاه بینی سراپای وجودش را فرا گرفته و در ماهیت امر نه تنها هیچگونه ایمانی به انقلاب و خلاقیت انقلاب ندارد، بلکه بطور مرگباری از آن میترسد (همانگونه که منشویک ها و اس ارهای ما از آن میترسند).

«باید فقط بفکر انهدام ماشین دولتی کهنه بود. تعمق در درس های مشخص انقلاب های پرولتاری پیشین و تحلیل اینموضوع که چه چیزی و چگونه جایگزین منهدم شده گردد، لزومی ندارد»، - این استدلال فرد آنارشویست است (البته بهترین آنارشویست ها، نه آنارشویستی که به پیروی از حضرات کراپوتکین ها و شرکاء کشان کشان از دنبال بورژوازی روان است)؛ و بهمین جهت از آنارشویست تاکتیک یأس سر میزنند، نه تاکتیک کار انقلابی بی امان و جسورانه برای انجام وظائف مشخص، یعنی نه تاکتیکی که در عین حال شرائط عملی جنبش توده ها را نیز بحساب آورد.

مارکس به ما می آموزد که از هر دوی این اشتباهات احتراز جوئیم و در انهدام تمامی ماشین

دولتی کهنه جسارت بیدریغ از خود نشان دهیم و در عین حال می آموزد که مسئله را بطرز مشخص زیرین مطرح کنیم: کمون توانست طی چند هفته ساختمان ماشین دولتی نوین یعنی پرولتاری را بفلان ترتیب آغاز نماید و برای نیل به دموکراتیسم کاملتر و ریشه کن ساختن بوروکراتیسم اقداماتی را که از آن سخن رفت انجام دهد. جسارت انقلابی را از کمونارها بیاموزیم، اقدامات عملی آنها را گرده ای برای اقدامات عملی مبرم و فوراً ممکن بدانیم و آنوقت است که با گام برداشتن در چنین راهی ما به انهدام کامل بوروکراتیسم خواهیم رسید.

امکان چنین انهدامی بدینطریق تأمین شده است که سوسیالیسم روز کار را کم میکند، توده ها را برای زندگی نوین بپا میدارد، اکثریت اهالی را در شرائطی قرار میدهد که بلااستثناء به همه امکان خواهد داد «وظائف دولتی» را انجام دهند و این خود بزوال کامل هرگونه دولتی بطور کلی منجر میگردد.

کائوتسکی چنین ادامه میدهد: ... «وظیفهٔ اعتصاب توده ای هیچگاه نمیتواند انهدام قدرت دولتی باشد، بلکه فقط میتواند این باشد که حکومت را در مورد مسئلهٔ معینی وادار به گذشت کند و یا حکومتی را که با پرولتاریا سر خصومت دارد به حکومتی تبدیل نماید که از وی حسن استقبال کند (entgegenkommende) ... ولی هیچگاه و در هیچ شرائطی این امر» (یعنی غلبهٔ پرولتاریا بر حکومتی که با وی سر خصومت دارد) «نمیتواند به انهدام قدرت دولتی منجر گردد بلکه فقط میتواند تغییرات (Verschiebung) معینی را در تناسب قوا در درون قدرت دولت موجب شود... هدف مبارزهٔ سیاسی ما هم در این ضمن، همانطور که تاکنون بوده، عبارت خواهد بود از بکف آوردن قدرت دولتی از راه تحصیل اکثریت در پارلمان و تبدیل پارلمان به نیروی مسلط بر حکومت» (ص ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۳۲).

این دیگر خالص ترین و رذیلانه ترین اپورتونیسم و دست کشیدن از انقلاب در کردار در حال قبول آن در گفتار است. کائوتسکی فکرش از «حکومتی که از پرولتاریا حسن استقبال کند» فراتر نمیرود و این نسبت به سال ۱۸۴۷ یعنی هنگامیکه «مانیفست کمونیست» «متشکل نمودن پرولتاریا بصورت طبقهٔ حاکمه» را اعلام نموده بود گامی است به پس که در راه کوتاه بینی برداشته شده است.

کائوتسکی ناچار باید «وحدت» مورد پسند خود را با شیدمانها، پلخانف ها و واندرولدها عملی کند که همه برای مبارزه در راه حکومتی که «از پرولتاریا حسن استقبال کند» موافقت دارند. ولی ما راه انشعاب با این خائنین به سوسیالیسم را در پیش میگیریم و برای انهدام تمام ماشین دولتی کهنه مبارزه خواهیم کرد، تا خود پرولتاریای مسلح حاکم شود. این - «دو با هم تفاوت بزرگی دارند».

کائوتسکی ناچار باید در جرگهٔ مطبوع لژین ها، و داویدها، پلخانف ها، پوترسف ها، تسره تلی ها و چرنف ها بماند که همه برای مبارزه در راه «تغییر تناسب قوا در درون قدرت دولتی» و در

راه «تحصیل اکثریت در پارلمان و تأمین تسلط کامل پارلمان بر حکومت» کاملاً موافقت دارند – و این منظور بغایت شریفی است که در آن همه چیز برای اپورتونیست ها پذیرفتنی است و همه چیز در چهارچوب جمهوری پارلمانی بورژوائی باقی میماند.

ولی ما راه انشعاب با اپورتونیست ها را در پیش میگیریم؛ و تمامی پرولتاریای آگاه نیز در مبارزه ای که هدف آن ایجاد «تغییراتی در تناسب قوا» نبوده بلکه سرنگون ساختن بورژوازی، انهدام پارلمانتاریسم بورژوائی، استقرار جمهوری دموکراتیکی از نوع کمون یا جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است – با ما خواهد بود.

* * *

در سوسیالیسم بین المللی، جریان هائی که از کائوتسکی دست راست ترند جریان هائی هستند نظیر «ماهانامه سوسیالیستی» در آلمان (لژین، داوید، کولب و بسیاری دیگر و از آنجمله دو تن اسکاندیناوی بنام استائونینگ و برانتینگ) ژورسیست ها و واندارولد در فرانسه و بلژیک، توراتی، تره وس و نمایندگان دیگر جناح راست حزب ایتالیا، فابین ها و «مستقل ها» («حزب مستقل کارگر») که در حقیقت همیشه وابسته به لیبرال ها است) در انگلستان و مانند آنها. همه این حضرات که در امور پارلمانی و پوبلیسیستی حزب نقش عظیم و چه بسا نقش قاطعی ایفا مینمایند، دیکتاتوری پرولتاریا را علناً نفی میکنند و اپورتونیسم بی پرده ای را عملی مینمایند. در نظر این حضرات «دیکتاتوری» پرولتاریا با دموکراسی «متضاد است»!! اینان در ماهیت امر هیچگونه فرق جدی با دموکرات های خرده بورژوا ندارند.

با در نظر گرفتن این کیفیت ما حق داریم این نتیجه را بگیریم که اکثریت قاطع نمایندگان رسمی انترناسیونال دوم کاملاً بسرایش اپورتونیسم درغلطیده اند. تجربه کمون نه تنها فراموش شده بود بلکه مورد تحریف قرار میگرفت. به توده های کارگر نه تنها تلقین نمیشد که لحظه ای که آنها باید بپاخیزند و ماشین دولتی کهنه را خورد کنند و ماشین نوینی را جایگزین آن سازند و بدین طریق سیادت سیاسی خود را به پایگاهی برای تحول سوسیالیستی جامعه بدل بنمایند نزدیک شده است – بلکه به توده ها عکس آن تلقین میگردید و «بکف آوردن قدرت» طوری وانمود می گشت که هزاران رخنه برای اپورتونیسم در آن باقی می ماند.

تحریف و سکوت در مسئله روش انقلاب پرولتاریا نسبت به دولت در هنگامی که دولت ها با دستگاہ جنگی خود، که بعلت رقابت امپریالیستی تقویت یافته است، به هیولای جنگی مبدل شده اند و این هیولا میلیونها تن را بخاک هلاک میافکند تا این مشاجره حل شود که آیا انگلستان یا آلمان – فلان یا بهمان سرمایه مالی بر جهان حکمرمائی کند – نمیتوانست نقش عظیمی را بازی نکند. (۷*)

«فصل هفتم»

تجربه انقلاب های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روس

پسگفتار برای چاپ یکم

این رساله در اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است. من طرح نگارش فصل بعدی یعنی فصل هفتم: _ «تجربه انقلاب های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روس» را تهیه کرده بودم. ولی بجز عنوان، موفق به نوشتن یک سطر از این فصل هم نشدم؛ بحران سیاسی و فرا رسیدن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ «مانع گردید». از چنین «مانعی» فقط میتوان شاد شد. ولی نگارش قسمت دوم این رساله را (که به «تجربه انقلاب های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روس» اختصاص دارد) شاید لازم آید برای مدت درازی به تعویق اندازیم؛ بکار بستن «تجربه انقلاب» مطبوع تر و سودمندتر از چیز نوشتن در باره آنست.

مؤلف

پتروگراد.

۳۰ نوامبر ۱۹۱۷

در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷

برشته تحریر در آمد.

در سال ۱۹۱۸ بتوسط اداره نشریات

«ژیزن ای ازانیه» بصورت کتاب جداگانه ای بچاپ رسید.

* زیرنویس

(۷*) سپس در نسخه خطی چنین می آید:

مبحثی که در عنوان این فصل بدان اشاره شده دارای چنان دامنه بی کرانی است که درباره آن میتوان و باید کتابها برشته تحریر در آورد. بدیهی است که در این رساله ناچار باید فقط به عمده ترین درس هائی از این تجربه اکتفا ورزید که مستقیماً به وظائفی مربوط میشود که پرولتاریا بهنگام انقلاب نسبت به قدرت دولتی بعهده دارد. (در اینجا نسخه خطی پایان میرسد.) هیئت تحریریه.

۲۴۳_ کنگره لاهه انترناسیونال اول از ۲ تا ۷ سپتامبر سال ۱۸۷۲ برپا بود. مارکس و انگلس در این کنگره حضور داشتند. تعداد نمایندگان کنگره ۶۵ نفر بود. مسائل دستور روز کنگره عبارت بود از: ۱) در باره حقوق شورای کل؛ ۲) در باره فعالیت سیاسی پرولتاریا و غیره. تمام دوران کار کنگره با مبارزه شدیدی علیه باکونیستها گذشت. «درباره فعالیت سیاسی پرولتاریا» در تصمیمات کنگره گفته میشود که پرولتاریا برای تأمین پیروزی انقلاب اجتماعی باید حزب سیاسی مخصوصی از خود تشکیل دهد وظیفه خطیر وی عبارتست از تصرف قدرت سیاسی. باکونین و گیوم را در این کنگره بجرم اخلال گری و تشکیل حزب جدید ضد پرولتاری از انترناسیونال خارج کردند.

۲۴۴_ منظور پنجمین کنگره سوسیالیستی بین المللی انترناسیونال دوم است که از ۲۳ تا ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۰۰ در پاریس برپا بود. در کنگره ۷۹۱ نماینده حضور داشتند. عده اعضاء هیئت نمایندگی روسیه ۲۳ نفر بود. در مورد مسئله اساسی یعنی تصرف قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا، کنگره به اکثریت آراء قطعنامه پیشنهادی کائوتسکی را که لنین آنرا «نسبت به اپورتونیستها دارای جنبه آشتی طلبانه» میدانست _ پذیرفت. از جمله تصمیمات دیگر کنگره تأسیس یک بوروی بین المللی سوسیالیستی مرکب از نمایندگان احزاب سوسیالیست تمام کشورها بود که مقر دبیرخانه آن را بروکسل تعیین کردند.